

فصلنامه علمی - تخصصی فرهنگ پژوهش

شماره ۲۰ و ۲۱، زمستان ۹۳ و بهار ۱۳۹۴، ویژه فلسفه و کلام

تأثیر مبانی انسان شناختی بر علوم انسانی

با تأکید بر علامه محمدتقی جعفری

تاریخ دریافت: ۹۴/۴/۲۷

تاریخ تأیید: ۹۴/۷/۹

مطهره کریمی*

چکیده

علوم انسانی علمی هستند که در مرحله‌ی اول به شناخت و توصیف ابعاد مختلف انسان و نهاد اجتماعی او می‌پردازند و در مرحله‌ی بعد با تعیین وضعیت مطلوب در بعد مورد مطالعه‌ی خود، برای وصول به آن وضعیت توصیه‌هایی ارائه می‌دهند. به همین دلیل می‌توان گفت که علوم انسانی در هدف‌دهی و هدایت فرد و جامعه‌ی انسانی جایگاهی ویژه دارند. یکی از مسائل موثر در ساختار این علوم، مسائل انسان‌شناسی است که به عنوان مبانی انسان‌شناختی در تعیین اصول، اهداف، مسائل و پیکره‌ی آن نقش قابل توجهی را ایفا می‌کند. مباحثی چون ترکیب انسان از نفس و بدن، جاودانگی انسان، وحدت انسان، دو رویه بودن نفس انسانی، اصالت بعد ماورای طبیعی انسان، اختیار انسان و هدف نهایی حیات او محوری‌ترین مباحث انسان‌شناسی اسلامی است که می‌تواند بر طراحی ساختار علوم انسانی موثر باشد. در این راستا ابتدا با توجه به مباحث انسان‌شناختی مطرح شده، ماهیت موضوع علوم انسانی تعیین گردیده است و سرانجام تأثیر آن به طور کلی بر علوم انسانی و به صورت جزئی بر هدف و روش علوم انسانی مشخص شده است.

واژه‌های کلیدی: انسان‌شناسی، علم دینی، علوم انسانی، اسلامی‌سازی علوم، علامه جعفری.

* کارشناسی ارشد فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه باقرالعلوم (ع)

مقدمه

علم به عنوان ابزار مدیریت جوامع انسانی و ابزار تصرف انسان در طبیعت، جایگاهی ویژه دارد. برای علوم دسته‌بندی‌های متفاوتی ارائه گشته است. یکی از رایج‌ترین این دسته‌بندی‌ها تقسیم علوم به علوم طبیعی و علوم انسانی است. علوم انسانی علمی هستند که علاوه بر تفسیر و تبیین رفتار فردی و نهاد اجتماعی انسان، به هدایت او به سمت وضع مطلوب می‌پردازند. به همین دلیل می‌توان گفت که علوم انسانی مدیریت چگونگی استفاده از علوم طبیعی را نیز برعهده دارند. این علوم مانند علوم دیگر بر پیش‌فرض‌هایی استوارند. پیش‌فرض‌های این علوم عبارتند از؛ مبانی معرفت‌شناختی، مبانی هستی‌شناختی، مبانی انسان‌شناختی و

در میان این مبانی، انسان‌شناختی از جایگاهی ویژه برخوردار است. بدون شک تصویری که از انسان در مبانی انسان‌شناختی علوم انسانی ارائه می‌شود، ارتباط مستقیم با موجودیت علوم انسانی دارد. زیرا هیچ یک از علوم انسانی بدون شناخت انسان به وجود نمی‌آیند. در حقیقت انسان‌شناسی از جهت تأمین اصل موضوعی برای علوم انسانی مانند: حکمت، کلام، ادبیات، هنر، اقتصاد، سیاست، جامعه‌شناسی، روان‌شناسی و... دارای اهمیت است. این مبانی برای تعیین اهداف، اصول، ساحت‌ها، مراحل، عوامل، موانع و روش‌های علوم انسانی به کار می‌آیند و در قدم اول می‌توانند بر چگونگی و ماهیت موضوع، هدف و روش این علوم موثر باشند (خسروپناه و میرزایی، ۱۳۸۹، صص ۴۹-۵۰).

از طرفی در بین صاحب‌نظران، در باب عرصه‌ی این علم و نیز تعریف و موضوعات آن اختلاف نظراتی وجود دارد. برخی با تعیین موضوعی خاص برای این علوم به تعریف آن

پرداخته‌اند. گروهی به روش این علوم توجه کرده‌اند و گروهی دیگر غایت این علوم را مبنای تعریف خود قرار داده‌اند. تعریفات این صاحب نظران دلیلی است بر این که موضوع، هدف و روش می‌تواند در ماهیت این علوم و چگونگی و جهت‌گیری مسائل و به طور کلی در طراحی چارچوب و ساختار آن تأثیر بسزایی داشته باشد. در این تحقیق به تأثیر مبنای انسان‌شناختی بر موضوع، هدف و روش علوم انسانی با تأکید بر دیدگاه علامه جعفری خواهیم پرداخت.

تعریف مفاهیم

پیش از پرداختن به مباحث اصلی برای تبیین دقیق موضوع، تعریف برخی از مفاهیم کلیدی ضروری به نظر می‌رسد. این مفاهیم کلیدی عبارت است از: انسان‌شناسی، علوم انسانی، مبنای و اسلام.

انسان‌شناسی

هر منظومه‌ی معرفتی را که به بررسی بعد یا ابعادی از وجود انسان یا گروه و قشر خاصی از انسان‌ها می‌پردازد، می‌توان انسان‌شناسی نامید (رجبی، ۱۳۸۲، ص ۲۰). مقصود از انسان‌شناسی در این نوشتار، انسان‌شناسی به طور مطلق و یا انسان‌شناسی مضاف مانند انسان‌شناسی جسمانی، انسان‌شناسی اجتماعی، انسان‌شناسی فرهنگی نیست که در عرض علوم انسانی قرار دارند و ابعاد مختلف زندگی جسمانی، تاریخی، اجتماعی و فرهنگی انسان را با روش‌های علمی و تجربی بررسی می‌کنند؛ بلکه منظور از آن شناخت ابعاد وجودی انسان، شناخت طبیعت، استعدادها و قابلیت انسان، اختیارمندی انسان، و همچنین شناخت کمال‌نهایی او، چگونگی استفاده از استعدادها و مایه‌های درونی و عوامل شرایط خارجی برای رسیدن انسان به کمال‌نهایی است. بدیهی است انسان‌شناسی به این معنا نه تنها در عرض علوم انسانی نیست؛ بلکه در طول آن و مادر آن‌ها محسوب می‌گردد و بدون آگاهی از آن، پرداختن

به هریک از رشته‌های علوم انسانی، غیر منطقی بوده و تحقیق و پژوهش درباره آن را دچار مشکلات بزرگ خواهد کرد (جمعی از نویسندگان، ۱۳۹۱، صص ۴۲۹-۴۳۰).

علوم انسانی

مفهوم علوم انسانی و تعریف آن یکی از بحث برانگیزترین مفاهیم موجود است. گرایش‌های متعدد و مختلف این علوم، گسترش دامنه‌ی شاخه‌های آن، تخصصی شدن آن‌ها و روشن نبودن محدوده‌ی دقیق آن و ارتباط آن با موجودی چند بعدی مانند انسان ارائه‌ی تعریفی واحد را برای آن دشوار کرده است.

به هر حال در نگاهی کلی می‌توان گفت که علوم انسانی علمی هستند که برای شناخت و معرفی همه‌ی ساحت‌های انسان، به مطالعه و پژوهش ابعاد مختلف انسان می‌پردازند و تبیین و تفسیر رفتار فردی و نهاد اجتماعی و چگونگی زیستن انسان را بر عهده دارند. این علوم درباره‌ی کنش‌های انسانی، احکام و آثار و پیامدهای آن نیز بحث می‌کنند. علوم انسانی به تبعیت از علم مدرن مأموریت دیگری به نام تغییر انسان را نیز دارند. بدین منظور ابتدا انسان مطلوب را تعریف می‌کنند و سپس با توصیف انسان تحقق یافته، به دنبال تغییرش به سوی انسان مطلوب هستند (خسروپناه، ۱۳۹۲، ص ۹).

مبانی

مقصود از مبانی، مقدمات و پیش فرض‌های تصدیقی بدیهی و غیربدیهی هر علم است. مبانی غیربدیهی هر علم در علوم دیگر اثبات می‌شوند. علوم انسانی نیز مانند دیگر علوم بر پیش فرض‌هایی استوار است، که مبانی این علوم نامیده می‌شوند. می‌توان مبانی علوم انسانی را این چنین تعریف نمود: گزاره‌های خبری که یا بدیهی‌اند یا در دانش‌های دیگر به اثبات می‌رسند و برای تعیین اهداف، اصول، ساحت‌ها، مراحل، عوامل، موانع و روش‌های علوم

انسانی به کار می‌آیند. مبانی این علوم خود به چند دسته تقسیم می‌گردند. برخی از این مبانی عبارتند از مبانی معرفت‌شناختی، مبانی هستی‌شناختی، مبانی انسان‌شناختی، مبانی روش‌شناختی و... (مصباح یزدی، ۱۳۹۱، صص ۳۵ و ۶۵).

اسلام

اسلام نام آخرین دین الهی است. پیامبر اسلام، حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله، با معجزه‌ی قرآن، کتاب آسمانی دین اسلام، به پیامبری مبعوث گشت. قرآن، سیره و سخنان خود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و بنا بر مذهب شیعه‌ی امامیه سیره و سخنان اهل بیت آن حضرت و امامان دوازده‌گانه علیهم‌السلام از منابع دستیابی به دستورالعمل‌های دین اسلام به شمار می‌روند. در این دین الهی، عقل نیز از حجیت برخوردار می‌باشد (محمدتقی مصباح یزدی، ۱۳۷۰، درس اول).

تأثیر مبانی انسان‌شناختی بر علوم انسانی

چنان که بیان شد موضوع، هدف و روش هر علمی می‌تواند در ماهیت آن علم، جهت‌گیری مسائل و ساختار آن تأثیر بسزایی داشته باشد. در اینجا به تأثیر مبانی انسان‌شناختی اسلام بر موضوع، هدف و روش علوم انسانی می‌پردازیم.

۱- تأثیر مبانی انسان‌شناختی بر موضوع علوم انسانی

در اینجا ابتدا چستی موضوع علوم انسانی بیان و سپس چگونگی تأثیر مبانی انسان‌شناختی بر این موضوع بررسی می‌گردد.

الف) چیستی موضوع علوم انسانی

موضوع هر علم امری است که مسائل علم، از عوارض ذاتیه‌ی آن بحث می‌کنند (ذهنی تهرانی، بی‌تا، جلد ۱، ص ۶). به این ترتیب مسائل علم حول موضوع آن شکل می‌گیرند. در نگاه اول به عیان مشخص است که علوم انسانی نیز موضوعی دارند. یکی از منابعی که می‌توان برای تعیین موضوع این علوم از آن استفاده نمود، تعاریفی است که از حیث موضوع برای آن ارائه شده است. برخی از این تعاریف عبارتند از:

آیت‌الله مصباح یزدی در تعریف علوم انسانی به عنوان مجموعه‌ی رشته‌های خاصی از علوم دانشگاهی می‌فرماید: «علمی که با فکر و اندیشه انسان سر و کار دارد؛ یعنی «متعلق» این علوم، با فکر و اندیشه انسان ارتباط دارد. البته هر علمی با اندیشه انسان ارتباط دارد ولی «متعلق» علوم انسانی، اندیشه‌ی انسان است. در زمین‌شناسی، شناخت مربوط به فکر انسان است، ولی متعلق این شناخت، زمین است.» (مجموعه مقالات و مصاحبه‌های برگزیده، ۱۳۷۸، جلد ۱، ص ۷۷).

آیت‌الله حائری شیرازی نیز در تعریف علوم انسانی می‌گوید: «هر علمی که برای ورود به آن، تعریف انسان لازم باشد، به آن علوم انسانی می‌گوییم... همین که تعریف انسان در بین حکم و موضوع دخیل نباشد، این علم از حوزه علوم انسانی خارج می‌شود؛ مثلاً... پزشکی جزو علوم انسانی نیست؛ در حالی که بدن انسان موضوع بحث است. بدن انسان غیر از خود انسان است. سیاست، علوم انسانی است، لذا باید تعریف شود. تربیت، علوم انسانی است... در این علوم باید انسان تعریف شود تا مطالب این علوم هم تعریف شود.» (مجموعه مصاحبه‌های همایش تحول در علوم انسانی، ۱۳۹۱، جلد ۳، ص ۸۲).

در این تعریف، لزوم نیاز علم به تعریف انسان، ملاک علوم انسانی قرار گرفته است.

علامه جعفری این علوم را این‌گونه تعریف می‌فرماید: «منظور ما از علوم انسانی، دایره‌ای بسیار وسیع از اصول و مسائلی است که انسان به عنوان موضوع کلی در مرکز آن‌ها قرار دارد. این که گفتیم «اصول و مسائل» برای آن است که بعضی از آن‌ها هنوز به عنوان مجموعه‌ی تشکیل دهنده‌ی یک علم خاص، مشخص نشده‌اند؛ ولی کمال ضرورت را برای رسیدن به عنوان مسائل انسانی دارند.» (جعفری، ۱۳۸۹، صص ۲۰۰-۲۰۱).

در این تعریف انسان محور بحث قرار گرفته و کلیه‌ی علوم مرتبط با انسان، به عنوان علوم انسانی تعریف شده است. در این تعریف حدود علوم انسانی بسیار وسیع فرض شده است.

دکتر خسرو باقری نیز در تعریف علوم انسانی گفته است: «در اینجا انسان موضوع علم است و نه بستر علم؛ یعنی قصد داریم موجودی به نام بشر را موضوع مورد بحث قرار دهیم. روان، جامعه، تاریخ و اقتصاد او را مطالعه کنیم. در نتیجه می‌توان گفت که وجه تمایز علوم انسانی نسبت به علوم دیگر، دست کم به موضوع آن است. گستره‌ی این علوم طبیعتاً همه‌ی پدیده‌های بشری را در بر می‌گیرد؛ روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، اقتصاد، سیاست و همه‌ی جلوه‌هایی که حیات بشری پیدا کرده (اعم از فردی و جمعی، مقطعی و پروسه‌ای و...) همه در گستره‌ی علوم انسانی قرار می‌گیرند.» (مجموعه مصاحبه‌های همایش تحول در علوم انسانی، ۱۳۹۱، جلد ۳، ص ۲۷۷).

در این تعریف انسان و مسائل مرتبط با انسان به عنوان موضوع این علوم فرض شده است. اما اینکه آیا جسم انسان موضوع این علوم است یا نه مشخص نگردیده است.

از این تعاریف و تعاریف دیگری که از حیث موضوع به علوم انسانی پرداخته‌اند، مشخص می‌گردد که موضوع علوم انسانی، انسان و مسائل پیرامون اوست. موضوع این علم صرف پرداختن به جسم و مسائل جسمانی او نیست؛ اما تأثیر و تأثر جسم بر روح و روان نیز نباید

نادیده گرفته شود. به طور خلاصه می‌توان گفت که موضوع علوم انسانی، انسان بماهو انسان است به شرط آن که صرف مطالعه‌ی جسم انسان نباشد.

ب) چگونگی تاثیر مبانی انسان‌شناختی بر موضوع علوم انسانی

چنان که گذشت، موضوع علوم انسانی را می‌توان انسان بماهو انسان در نظر گرفت به شرط آن که صرف مطالعه‌ی جسم انسان نباشد. در این صورت اگر انسان را مخلوقی بی‌هدف و بدون هیچ قیدی جز حیوان بدانند؛ به دلیل آن که انسان طبقه‌ای از حیوانات است، سایر حیوانات از دایره‌ی مطالعه‌ی علوم انسانی خارج می‌شوند. از طرفی اگر انسان را اشرف مخلوقات بدانند، می‌بایست طبق تعریف اولیه مسائل آن را تعریف کرده و متناسب با آن مطالعات انجام شود. پس این موضوع با تعاریف متفاوت از انسان، چه مادی و چه الهی، سازگاری نسبی دارد؛ اما واضح است که نوع تعریف از انسان و بیان ساحت‌ها و ویژگی‌های او، ماهیت موضوع این علم را تغییر می‌دهد و این تغییر در طراحی ساختار این علوم، هدف و غایت آن، روش آن و حتی مسائل آن تاثیر قابل توجهی خواهد گذاشت. در اینجا با بیان مباحث اصلی و مورد اتفاق نظام انسان‌شناسی اسلام، به تبیین ماهیت موضوع علوم انسانی می‌پردازیم:

۱. انسان موجودی مرکب از نفس و بدن است.

- باتوجه به این مبنا، در تبیین اهداف، اصول، ساحت‌ها، عوامل، موانع و روش‌های علوم انسانی باید هم جسم و هم نفس انسان را در نظر گرفت.

۲. نفس انسان، امری غیر مادی (مجرد) است.

- از این مبنا برای اثبات برخی مبانی دیگر استفاده می‌گردد.

۳. بخش اصیل وجود انسان نفس او است. چراکه منشأ حیات انسان و توانایی‌های او مانند احساس، اراده، تفکر و تعقل، و مبدأ استعدادهای عظیم و بی‌نهایت انسان است که او را از سایر موجودات متمایز می‌نماید. براساس بررسی نظرات حکمای اسلامی اصیل‌ترین استعداد نفس استعداد ملکوت‌گرایی آن است.

- براساس این مبنا نفس و نیازهای آن، بر بدن و نیازهای آن اولویت دارد.

۴. نفس انسان پس از بدن، فناپذیر و جاودانه است. اصالت با حیات بعد از مرگ انسان است. چرا که حیات نفس به همراه کالبد جسمانی، کوتاه و موقتی است و جاودانگی در حیات پس از مرگ معنا می‌یابد.

- براساس این مبنا، باید اهداف علوم انسانی به گونه‌ای تنظیم گردد که نتیجه‌ی آن افزون بر سامان یافتن زندگی گذرای این جهان، فراهم شدن زمینه‌ی دستیابی به سعادت جاودانه‌ی اخروی نیز باشد. همچنین اهداف اخروی نسبت به اهداف دنیوی از اولویت برخوردارند.

۵. پدیده‌ی حیات و شخصیت انسان وحدت دارد، و با این وحدت است که استعدادهای وجود انسان به فعلیت می‌رسند و باعث سعادت‌مندی انسان می‌شوند.

- بر اساس این مبنا، رشته‌های علوم انسانی که هریک به یکی از ابعاد انسان می‌پردازند، باید مرتبط با یکدیگر قرار گیرند و تفکیک محض بین این رشته‌ها پذیرفتنی نیست.

۶. حرکت انسان حرکتی تدریجی است. در این حرکت تدریجی کالبد جسمانی انسان از ضعف رو به قدرت و سپس رو به ضعف می‌نماید. در این سیر استعدادهای نفس نیز به تدریج به فعلیت می‌رسد و به تناسب با چگونگی فعلیت استعدادهای ویژگی‌های انسان نیز متفاوت می‌گردد. بنابراین ویژگی‌های روحی و جسمی انسان به صورت تدریجی تغییر پذیرند.

- روشن است که اگر ویژگی‌های روحی و بدنی انسان تغییرپذیر نبودند، آن بخش از علوم انسانی که عهده‌دار تغییر و هدایت انسان و جامعه‌ی انسانی است بی معنا می‌گشت. همچنین در تعیین اهداف، اصول، ساحت‌ها، عوامل، موانع، و روش‌های علوم انسانی باید به تدریجی بودن فرآیند تغییر انسان و جامعه‌ی انسانی، توجه نمود.

۷. از میان بدن مادی و نفس مجرد، هر چند نفس اصالت دارد؛ اما بدن نیز نقش بسزایی را در حیات آدمی ایفا می‌کند زیرا؛

الف. به دلیل ارتباط عمیق نفس و بدن، نفس از نظر طبیعی در مجرای قوانین ماده قرار دارد و نقص و سلامتی بدن در رنج و آسودگی نفس موثر است.

ب. کالبد جسمانی وسیله‌ای برای به فعلیت رسیدن استعدادهای نفس انسان است، به گونه‌ای که حرکات و سکناات آن در سعادت و شقاوت نفس تأثیرگذاری عمیق دارد. چگونگی تاثیر حرکات و سکناات بعد مادی انسان و یا حتی نیت و تفکرات انسان در به فعلیت رسیدن استعدادهای نفس و کمال آن یا پستی و شقاوت آن، تا حد زیادی از حدود علوم بشری خارج است. و تنها منبع اصیل و مورد وثوق در این زمینه وحی و نظرات انبیا و ائمه اطهار و علما می‌باشد.

- براساس این مبنای، در تعیین اهداف و ساحت‌های علوم انسانی، باید به بدن به عنوان ابزاری برای کمال نفس و بعد روحانی وجود انسان توجه گردد، نه اینکه بدن و نیازهای جسمانی انسان هدف اصلی قرار گیرند.

۸. نفس انسان دارای مراتبی است؛

خود طبیعی انسان که منشأ حیات ابتدایی در انسان است. هرچند همه‌ی غرایز و مسائل مربوط به این مرتبه برای حیات حیوانی آدمی و مدیریت کالبد جسمانی او لازم و مفید

می‌باشد؛ اما اگر این مقام یا این خود تحت تاثیر غرائز قرار گیرد و مدیریت وجود آدمی را بدست گیرد، طالب اشباع بی قید و شرط خود می‌گردد و وجود انسان را شیطانی می‌گرداند.

- اگر این بعد از وجود انسان به عنوان مبنای علوم انسانی قرار گیرد؛ جهت این علوم به سمت کمال و رشد انسان نخواهد بود و توصیه‌های آن همواره انسان و جامعه‌ی انسانی را به شرارت و پستی هرچه بیشتر خواهد کشاند.

اگر انسان برای حیات خود قوانینی وضع نماید و وجدان آدمی با هدف خور و خواب و شهوت مدیریت وجود انسان را برعهده گیرد، در این صورت انسان به مرتبه‌ای بالاتر از خود طبیعی محض رسیده است، اما باز استعدادهای او در افق دنیا معنا می‌شود و در چنین وضعی نیز به کمال حقیقی خود نائل نخواهد گشت و ابعاد حقیقی وجود آدمی به شکوفایی نخواهد رسید. به عبارتی این نوع حیات، حیات حیوانی منظم است.

- اگر مبنای علوم انسانی تنها این بعد از وجود انسان قرار گیرد، نتیجه‌ی توصیه‌های علوم انسانی چیزی بیش از تربیت ناقص انسان برای هم‌زیستی نتیجه نخواهد داد. چراکه بدون توجه به استعدادهای ملکوتی و الهی، علوم انسانی نخواهند توانست برای هیچ یک از پدیده‌های روحی انسانی مانند عدالت‌ورزی، محبت، آزادی خواهی، دانش‌دوستی و... دلیلی حقیقی و مستند به واقع ارائه کنند. و آن هنگام است که برخی از متفکرین درباره‌ی تاثیر علوم انسانی می‌توانند بگویند که انسان تربیت پیدا کرده است، اما مانند آن سگ خانگی است که پای نامه‌رسان را هم گاز می‌گیرد (جعفری، بی‌تا، صص ۱۱۳ و ۱۲۳).

مرتبه‌ی انسانی - الهی انسان منشأ و مبدأ استعدادهای و نیروهای عالی انسان، اعتلا طلب و کمال جو است. اگر مدیریت وجود انسان تحت تصرف نیروهای این بعد قرار گیرد، همه‌ی استعدادهای فطری و ذاتی انسان شکوفا گشته و انسان به هدف نهایی وجود خود که همان

کمال برین باشد، نائل می‌گردد. این بعد از وجود آدمی امری بالقوه است و به فعلیت رسیدن استعدادهای آن احتیاج به تعلیم و تربیت و شرایط مناسب و اراده‌ی جدی دارد.

این نکته را نیز باید توجه داشت که طرف اعتلا به مقام انسانی می‌تواند قوانین منطقی طرف طبیعت حیوانی را مراعات کند ولی طرف طبیعت حیوانی همواره چهره‌ی متضادی با قوانین اعلای آدمی نشان می‌دهد. در نتیجه اصالت با مرتبه‌ی اعلای نفس انسان است؛ چراکه تمایز حقیقی انسان و حیوان به خاطر این بعد است و کمال حقیقی انسان نیز در به فعلیت رسیدن نیروهای این بعد از وجود آدمی نهفته است. در این نوشتار منظور از بعد روحانی و بعد مادی و جسمانی انسان دو رویه‌ی طبیعی و ماورای طبیعی نفس است.

- با مبنا قرار گرفتن این بعد، علوم انسانی معنادار می‌گردند و می‌توانند کمال حقیقی انسان را تامین نمایند. اگر منکر این بعد از وجود انسان و استعدادهای ماورای طبیعی آن شویم، علوم انسانی به علوم حیوانی و زیستی فروکش خواهد کرد؛ در این صورت، علوم انسانی به مفهوم واقعی آن وجود نخواهد داشت. زیرا بدون این بعد ملکوتی، انسان‌ها حیوانی پیچیده‌ترند که با توسعه‌ی همان علوم زیستی و حیوانی می‌توان به شناخت قوانین حاکم بر آن‌ها و رفتارها و روابطشان نائل آمد. همچنین در صورت تراحم میان نیازها و اهداف بعد مادی و بعد روحی انسان، بعد روحی انسان از اولویت برخوردار است.

۹. مسیر منطقی و قانونی تمام نیروها و استعدادهای وجود انسان، اعم از استعدادهای مربوط به حیات طبیعی و استعدادهای مربوط به حیات تکاملی انسان، همگی به گونه‌ایست که انسان را در مسیر کمال حقیقی او، یعنی ارتباط صحیح با خداوند متعال قرار می‌دهد.

- جهت دستورات و بایدها و نبایدهای این علوم باید براساس مسیر منطقی نیروهای انسانی تنظیم شود. بنابراین دستوراتی که به اشباع بیش از حد برخی از ابعاد جسمانی می‌پردازد

مردود است، چرا که از مسیر منطقی آن نیرو خارج است و باعث به فعلیت نرسیدن بقیه‌ی ابعاد می‌گردد.

۱۰. همه‌ی انسان‌ها سرشتی مشترک دارند.

- براساس این مبنا، طراحی و تدوین یک نظام مشترک علوم انسانی برای همه‌ی انسان‌ها امری ممکن و مطلوب است. همچنین جهت‌نهایی همه‌ی رشته‌های علوم انسانی باید در جهت هدف‌نهایی حیات انسان باشند.

۱۱. انسان موجودی کمال‌جو است و همواره به دنبال کمال مطلق است.

- از این مبنا در مبانی بعد استفاده می‌گردد.

۱۲. انسان موجودی مختار است.

- این مبنا در معنادهی به علوم انسانی موثر است چراکه اگر انسان را موجودی بدانیم که محکوم به جبر زیستی، جبر اجتماعی، جبر تاریخی و جبر الهی است و خود نمی‌تواند سرنوشت خود را عوض کند، دیگر دلیلی برای تحقیقات علوم انسانی باقی نمی‌ماند و نتایج و دستورات آن نیز پوچ و بی‌معنا می‌گردد. اختیار انسان بیش از هر چیز بر روش علوم انسانی تأثیر می‌گذارد. زیرا کلیتی که بسیاری از دانشمندان با روش تجربی در علوم انسانی مطرح کرده‌اند با توجه به این واقعیت که انسان دارای اراده است و در موقعیت‌های مشابه ممکن است تصمیمی متفاوت بگیرد، نامعتبر خواهد شد و از سوی دیگر سنت‌های الهی که در متون دینی برای انسان دارای اختیار بیان شده است، می‌تواند به فهم قانون‌مندی مباحث علوم انسانی کمک نماید، زیرا این سنت‌های الهی، برخاسته از وحی است نه تجربه، از این رو خدشه‌ناپذیر خواهد بود.

۱۳. انسان موجودی هدف‌مند است و می‌تواند برای زندگی خود اهداف متفاوتی را انتخاب

کند.

- براساس این مبنا و با استفاده از برخی مبانی دیگر می‌توان به تعیین هدف برای علوم انسانی پرداخت.

۱۴. هدف نهایی که اسلام برای حیات انسان ارائه می‌دهد، دربردارنده‌ی کمال حقیقی او یعنی قرب به خداوند متعال است.

- براساس این مبنا همه‌ی اهداف علوم انسانی اسلامی باید در راستای قرب الهی تعیین و سازماندهی شوند.

۱۵. انسان دارای کرامت تکوینی و کرامت ارزشی - اکتسابی است.

- براساس این مبنا، در علوم انسانی باید با شناسایی ویژگی‌هایی که سبب کرامت تکوینی انسان‌اند، زمینه‌ی دستیابی به کرامت ارزشی - اکتسابی را فراهم آورد.

با این توصیفات، ویژگی‌های موضوع علوم انسانی به طور کلی مشخص گشت و تاثیر آن بر علوم انسانی به صورت کلی بیان گشت. این ویژگی‌ها در چگونگی روش و اهداف علوم انسانی نیز موثر است. از طرفی در موضوع رشته‌های این علوم نیز تاثیرگذار خواهد بود و ماهیت ویژه‌ای را برای آن‌ها رقم خواهد زد، چراکه هر یک از رشته‌های این علوم، به بعد یا ابعادی از انسان می‌پردازند و با تغییر نگاه نسبت به انسان، ابعاد متفاوتی از موضوع آن‌ها روشن خواهد گشت.

۲- تاثیر مبانی انسان‌شناختی بر هدف علوم انسانی اسلامی

در مباحث قبل تاثیر مسائل انسان‌شناسی بر موضوع علوم انسانی بررسی گردید و در نهایت با آن مسائل ماهیت موضوع این علوم، به صورت کلی، معین گشت. هم‌چنین مشخص شد که ماهیت موضوع این علم بر موضوعات مسائل و شاخه‌های آن نیز موثر است. از طرف دیگر واضح است که موضوع هر علمی ارتباطی خاص و مستقیم با هدف و غایت آن علم دارد

و می‌تواند در هدف آن علم موثر باشد. هدف و غایت در لغت به معنای نشانه، غرض، مقصود و مقصد است (عمید، ۱۳۹۲، جلد ۳، ص ۱۷۵۱ و ۲۴۸۱). اما در اصطلاح چیزی است که شخص قبل از عمل آن را در نظر می‌گیرد و نیرو و وسایل لازم را برای وصول به آن به کار می‌برد. هدف هر علمی حل مشکلات نظری و عملی است که آن علم با مسائلش می‌خواهد به آن برسد. (سوزنچی، ۱۳۸۹، ص ۳۵۴).

الف) چیستی هدف علوم انسانی

در مورد غایت علوم انسانی در غرب سه رویکرد موجود است. رویکرد پوزیتیویستی غایت این علوم را تنها شناخت حسی و تجربی انسان می‌داند. رویکرد تفسیری شناخت معنای کنش انسانی را هدف این علوم می‌داند و رویکرد انتقادی معتقد است که علوم انسانی علاوه بر شناخت و توصیف انسان و کنش انسانی به دنبال انتقاد از وضع موجود و تغییر انسان و جامعه‌ی انسانی به سمت وضع مطلوب است (پارسانیا، ۱۳۹۱، صص ۷۵-۷۹). در دو رویکرد پوزیتیویستی و رویکرد تفسیری که هدف این علوم را تنها توصیف می‌دانند، می‌توان در نهایت، از توصیف انسان به توصیه‌ی ای برای او، جهت تغییر به سمت وضع مطلوب رسید. از طرفی مطالعه‌ی اجمالی علم اقتصاد، سیاست، علوم تربیتی، جامعه‌شناسی و سایر رشته‌های علوم انسانی نشان می‌دهد که این علوم علاوه بر گزاره‌های توصیفی و بیان هست‌ها و نیست‌ها، مملو از ارزش‌ها و گزاره‌های ارزشی هستند (خسروپناه، ۱۳۹۲، ص ۲۹).

بنابراین به طور کلی و باتوجه به شاخه‌های متعدد علوم انسانی می‌توان غایت اصلی و حداقل غایت اعتباری این علوم را علاوه بر شناخت و توصیف انسان، تغییر او به سمت وضع مطلوب دانست. اما مطلوبیت به خودی خود مفهومی مبهم است و برای تعیین مصداق آن، معیار و ملاکی لازم است. در علوم انسانی ملاک مطلوبیت باید براساس هدف نهایی حیات آدمی تعیین گردد؛ اما نسبت به هدف نهایی وجود انسان دیدگاه‌های متفاوتی وجود دارد. این

تفاوت دیدگاه‌ها، به نوع نگاه‌های متفاوت به جهان، انسان و... بر می‌گردد. پس می‌توان نتیجه گرفت که هدف علوم انسانی، که مطلوبیت وضع است با نگاه متفاوت به حیات آدمی و هدف نهایی آن تغییر می‌کند.

ب) چگونگی تاثیر مبانی انسان‌شناختی بر هدف علوم انسانی

در نگاهی که اسلام به انسان دارد هدف نهایی وجود او، شکوفایی استعدادهای اصیل انسان است که در راستای قرب به خداوند متعال اتفاق می‌افتد. به عبارت دیگر هدف نهایی حیات آدمی کمال حقیقی او یعنی قرب به کمال مطلق معرفی گشته است. به همین دلیل همه‌ی احکام و راهکارهایی که اسلام ارائه می‌دهد، اعم از احکام عبادی، احکام تربیتی، احکام اقتصادی، احکام مرتبط با شیوه‌ی مدیریت حیات، همه و همه، در راستای رساندن انسان به خداوند متعال تنظیم گشته‌اند. چنین نگاهی به انسان باعث می‌گردد شکوفایی استعدادهای اصیل وجود آدمی، یعنی قرب به خداوند متعال، به عنوان هدف نهایی علوم انسانی معرفی گردد. این نوع نگاه به هدف در علوم انسانی، در اهداف رشته‌های این علوم و جهت‌گیری آن‌ها نیز موثر خواهد بود.

۳- تاثیر مبانی انسان‌شناختی بر روش علوم انسانی اسلامی

در این قسمت ابتدا چستی روش علوم انسانی بیان می‌گردد، سپس به تاثیر مباحث انسان‌شناختی مطرح شده بر روش این علوم می‌پردازیم.

الف) چستی روش علوم انسانی

واژه‌ی «روش» در لغت به معنای قاعده، قانون، طریقه، شیوه، اسلوب، سبک و منوال است که به پیمودن مسیری برای رسیدن به هدفی دلالت دارد (دهخدا، ۱۳۷۳، جلد ۸، واژه

روش). اصطلاح روش، هم به راه و هم به قواعد و ابزارهای رسیدن به هدف اشاره دارد. در معنای کلی‌تر، روش هرگونه ابزار مناسب برای رسیدن به مقصود می‌باشد. ممکن است روش به مجموعه‌ی راه‌هایی که انسان را به کشف مجهولات هدایت می‌کند، مجموعه‌ی قواعدی که هنگام بررسی و پژوهش به کار می‌روند، و مجموعه‌ی ابزار و فنونی که آدمی را از مجهولات به معلومات راهبری می‌کند، اطلاق شود (ساروخانی، ۱۳۷۵، ص ۲۴). به این ترتیب در هر علمی برای رسیدن به اهداف آن علم، روش مخصوصی کاربرد دارد. در علوم نظری روش به راه یا قاعده‌ای اطلاق می‌شود که برای کشف حقیقت به کار می‌رود. در علوم عملی مانند علم سیاست، علم تعلیم و تربیت و یا علم اخلاق، به راهی که برای رسیدن به هدفی عملی اتخاذ می‌شود، روش گویند. روش هر علم متناسب با موضوع و هدف آن علم است. (پارسانیا، ۱۳۹۱، ص ۴۷). در مورد روش علوم انسانی نظریات متفاوتی وجود دارد. برخی روش آن را صرف روش حسی تجری دانستند، اما برخی دیگر علاوه بر این روش، به روش‌های دیگری مانند روش عقلی، هرمنوتیک، پسامدرن و... برای این علوم معتقدند.

ب) چگونگی تأثیر انسان‌شناسی بر روش علوم انسانی

روش هر علمی متناسب با موضوع و هدف آن علم است. به همین دلیل نوع نگاه به انسان به عنوان موضوع علوم انسانی و هدف نهایی حیات انسان به عنوان هدف علوم انسانی، قطعاً می‌تواند در روش این علوم موثر باشد.

حیات انسان به عنوان موضوع علوم انسانی، پدیده‌ای واحد است و با این وحدت است که استعدادهای وجود انسان به فعلیت می‌رسند و باعث سعادت‌مندی انسان می‌گردند. به این ترتیب در کنار روش تجزیه‌ای که در دوران اخیر به عنوان ضرورت تخصص رایج شده است، باید از روش ترکیبی نیز استفاده نمود. زیرا روش تجزیه‌ای محض، باعث شده که هر دانشمند

و محققى که به تحقیق درباره‌ی یکی از ابعاد انسانی می‌پردازد، آن‌چنان در مسائل مربوط به آن بعد غوطه‌ور گردد که کل موجودیت انسان را در همان بعد ببیند.

روش تجزیه‌ای و یا تخصصی، آثار مثبت و منفی را برای علوم داشته است. یکی از آثار مثبت روش تجزیه‌ای این است که باعث دقت و تأمل در بعد مورد بحث می‌گردد، که چنین دقتی قابل مقایسه با نگرش‌های سطحی در بعد مفروض در روش‌های ترکیبی و مجموعه‌نگری نمی‌باشد. و به طور کلی می‌توان گفت که تخصص یکی از مهم‌ترین عوامل پیشرفت در علم و صنعت بوده است. اما پرداختن محض به این روش آثار زیان‌باری را نیز برای علوم انسانی در پی دارد. نخستین اثر منفی روش تجزیه‌ای این است که داده‌ها و نتایج این علوم، بیگانه و بی‌ارتباط از یکدیگر شکل می‌گیرند و تصویری مبهم و ناقص از آدمی عرضه می‌کنند (جوادی آملی، ۱۳۸۶، ص ۱۳۵). به عبارت دیگر در روش تجزیه‌ای ارتباط واقعیات و ابعاد وجود انسان نادیده گرفته می‌شود، که در این صورت انسان به عنوان موضوع این علوم، چهره‌ی حقیقی خود را پوشیده می‌دارد. زیرا فرض این است که موضوعات مورد تحقیق و تخصص ما در موجودیت واقعی انسانی بدون هیچ مرزبندی و قابلیت تفکیک عینی با یکدیگر در حال ارتباط هستند. به این ترتیب بر اساس مسامحه و بی‌توجهی متفکران علوم انسانی، این تخصص موجب متلاشی شدن وحدت حیات انسانی گشته است، وحدتی که منشأ آثار حقیقی انسانیت انسان است (جعفری، ۱۳۸۶، صص ۲۳-۳۶).

علامه جعفری در این باره می‌فرماید: «از آن هنگام که بررسی انسان با این‌گونه روش تجزیه‌ای محض، رواج پیدا کرده است، این حقیقت اساسی فراموش شده است که انسان را حداقل با یک محصول تفاعل عناصر شیمیایی مقایسه کنند که پس از جریان تفاعل به وجود می‌آید، و مختصات جدیدی را به وجود می‌آورد که در تک تک عناصر ترکیب کننده وجود نداشته است» (جعفری، ۱۳۸۶، ص ۳۱). ایشان معتقد است که اصل طبیعت بشری تا این حد پیچیده نیست و دلیل این ابهامات فراوانی که بشر امروزی به آن دچار است، این است که

سیاست‌مدار با این اعتقاد که سیاست، حقیقتی مستقل از اخلاق و مذهب و حقوق و اقتصاد و دیگر ابعاد انسانی است، مدیریت می‌کند. اقتصاددان به توصیه در روابط اقتصادی می‌پردازد بدون آن که حقوق و اخلاق و مذهب را در نظر بگیرد. و حقوقی، حق را جدای از اخلاق می‌پندارد. «باید در این پدیده بیشتر بیاندیشیم که هیچ‌یک از محققان و دانشمندان حاضر نیست «جز این نیست» دیگری را بشنود، و متأسفانه با این حال باز با جمله‌ی مزبور، بسته شدن فعالیت‌های مغزی دیگران را اعلان می‌کند!! ما آن موقع می‌توانیم معتقد شویم انسان‌شناسی ما جریان منطقی خود را سپری می‌کند که بررسی مختصات انسانی اگرچه شماره‌ی آن‌ها از هزارها بگذرد، بدون جمله‌ی «جز این نیست» جریان پیدا کند» (جعفری، ۱۳۸۶، ص ۳۶).

آیت الله مصباح یزدی نیز با توجه به ماهیت علوم انسانی به نفی روش تخصصی محض می‌پردازد. ایشان معتقد است که رشته‌های مختلف علوم انسانی به صورت اندام‌های یک پیکرند و در این راستا راهکاری را برای این مسأله ارائه می‌دهند: «اول باید یک بینش کلی درباره‌ی انسان داشته باشیم و بعد بدانیم که هر کدام از این رشته‌ها مربوط به کدام یک از ابعاد وجود انسان است و این علوم چگونه مجموع یک کل را به وجود می‌آورند و هر کدام چه تاثیری در رشد و کمال آن کلی دارد. اگر صرفاً در یک رشته‌ی خاص پیشرفت حاصل شود، پیشرفتی برای کل انسان نخواهد داشت» (مصباح یزدی، ۱۳۸۹، ص ۵۱).

به این ترتیب روش ترکیبی در کنار روش تجزیه‌ای یکی از ضرورت‌های علوم انسانی است.

از طرفی چنان‌که گذشت انسان موجودی دو بعدی است. یعنی علاوه بر بدن مادی دارای نفس مجرد است و این مبدأ مجرد وجود آدمی، منشأ تمامی استعدادهای حیاتی اوست. اندیشه‌ها، رفتار و کردار آدمی همگی از نفس او سرچشمه می‌گیرند. به این ترتیب دیگر به راحتی نمی‌توان انسان را مساوی دیگر پدیده‌های طبیعی، بی‌روح و جسمانی تلقی کرد و

روش علوم انسانی را منحصر به روش حسی - تجربی دانست. هم‌چنین انسان موجودی مختار است و دارای رفتار و کنش ارادی است، پس عقل ابزاری و روش‌های تجربی صرف در فهم معنای کنش انسانی کفایت نمی‌کند، به همین دلیل است که در قرن اخیر استفاده از روش‌های هرمنوتیکی و پسامدرن رواج پیدا کرده است (پارسانیا، ۱۳۹۱، صص ۴۹-۵۰).

اما مسأله به همین جا ختم نمی‌شود. چراکه علوم انسانی علاوه بر توصیف انسان عام و انسان «محقق» و «جامعه‌ی تحقق یافته» به توصیه‌هایی برای تغییر آن به سمت وضع مطلوب نیز می‌پردازد. اما براساس مبانی مطرح شده انسان موجودی جاودانه است که حیات حقیقی او همان حیات پس از مرگ اوست و روش‌های عقلی و تجربی همگی از دسترسی به حیات پس از مرگ انسان محرومند و نمی‌توانند بر این اساس به توصیه‌هایی برای سعادت حقیقی انسان دست یابند و او را در دستیابی به هدف نهایی حیاتش یاری نمایند. به همین دلیل و به دلیل برخی مبانی معرفت‌شناختی دیگر، در نگاه اندیشمندان دینی و اسلامی استفاده از دین به عنوان منبعی متقن و اصیل ضرورت پیدا می‌کند و می‌تواند در روش علوم انسانی نیز موثر باشد.

تاثیر دین در علوم انسانی را می‌توان در چند مرحله تبیین نمود. اولین مرحله‌ی این تاثیر در تعیین وضع مطلوب و هدف علوم انسانی است. چنان‌که گذشت می‌توان براساس کمال و سعادت نهایی معرفی شده برای انسان در دین به تعیین وضع مطلوب تربیتی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و ... پرداخت. دومین مرحله‌ی این تاثیر را می‌توان در توصیه‌هایی که دین برای رسیدن به این وضع مطلوب ارائه می‌دهد، جستجو نمود. در دین مبین اسلام برخی از این توصیه‌ها به صورت احکام شرعی ارائه شده است، که فقه عهده‌دار بیان آن است. فقه اسلامی از چنان جامعیتی برخوردار است که علاوه بر بیان باید‌ها و نبایدهای فردی و اجتماعی انسان‌ها، به تعیین روش و چارچوبی برای تحقق و اجرای این امور می‌پردازد. امام خمینی با

عبارتی کوتاه این چنین جامعیت و کاربرد فقه اسلامی را بیان می‌کند: « فقه، تئوری واقعی و کامل اداره انسان از گهواره تا گور است » (صحیفه امام، ۱۳۷۹، جلد ۲۱، ص ۲۸۹).

علامه جعفری نیز در این راستا می‌فرماید: « فقه اسلامی متشکل از تکالیف و حقوق همه‌ی زندگی دنیوی و اخروی است » (جعفری، ۱۳۷۹، ص ۷۶). ایشان فقه را به انواعی تقسیم نموده است که هر بخشی از آن عهده‌دار جهت‌دهی به بخشی از ابعاد زندگی فردی و اجتماعی می‌باشد. مانند: ۱. فقه عبادی، ۲. فقه احوال شخصیه، ۳. فقه معاملات، عقود و ایقاعات، ۴. فقه اخلاق، ۵. فقه عرفان، ۶. فقه فرهنگ، ۷. فقه جهاد و دفاع، ۸. فقه اکتشافات، ۹. فقه ارتباطات بین الملل، ۱۰. فقه مدیریت، ۱۱. فقه علوم، ۱۲. حقوق جزایی، ۱۳. فقه دیگر انواع حقوق، ۱۴. فقه مبارزه با ظلم و ستم، ۱۵. فقه مبارزه با ناشایستگی، ۱۶. فقه مسائل پزشکی، ۱۷. فقه آینده‌نگری، ۱۸. فقه تشویق و تحریک بایستگی‌ها و شایستگی‌ها، ۱۹. فقه اطلاعات آنچه که در دنیا می‌گذرد، ۲۰. فقه سیاسی، ۲۱. فقه صنعت، ۲۲. فقه قضا و غیرذلک.

ایشان در رابطه با این ابواب فقهی می‌فرماید: «فقه اسلامی برای مدیریت حیات دنیوی و اخروی در مسیر به ثمر رساندن شخصیت رو به کمال او، حدود و چارچوب‌های ساختگی وضع نکرده است، زیرا هر اصل و قاعده‌ای را که برای زندگی فردی و اجتماعی مقرر ساخته است، نه تنها هماهنگ با ماهیت پویای حیات است، بلکه با نظر به تحریک بشریت به حیات معقول که عبارتست از... هدایت به حیاتی که قابل استناد به خداوند مالک حیات و موت است، خود آن اصول و قواعد عامل محرک به حیات فوق می‌باشند» (جعفری، ۱۳۷۹، ص ۱۴۴).

علاوه بر قواعد فقهی توصیه‌های اخلاقی اسلام نیز به صورت غیر مستقیم به جهت‌دهی انسان و جامعه‌ی انسانی در ابعاد مختلف آن می‌پردازد (مطهری، ۱۳۸۹، ص ۱۴). «اصول و قواعد فقهی مزبور، با همیاری اخلاق انسانی والاست که با انداختن نورافکن تکامل به حیات انسانی موجب می‌شود، فقه اسلامی را از هر دو امتیاز پیشرو و پیرو برخوردار نماید. پیشرو، از آن جهت که نیازهای ثابت مادی انسان‌ها را تضمین می‌نماید و هیچ کس و هیچ عاملی

نمی‌تواند در آن تغییری ایجاد کند. پیرو، از آن جهت که باز شدن سطوح و ابعاد انسانی را با بروز موضوعات و پدیده‌های جدید در ارتباط با طبیعت و برخورداری از کشاورزی و صنعت و بازرگانی و صدها فعالیت برای تنظیم شئون زندگی دنیوی و اخروی کاملاً می‌پذیرد و هیچ‌گونه مانعی از گسترش و تنوع آن‌ها ایجاد نمی‌کند...» (جعفری، ۱۳۷۹، ص ۱۴۴).

براین اساس یکی از ویژگی‌های منحصر به فرد دستورات اسلامی، این است که واقعیت زندگی آدمی را در نظر می‌گیرد، تنها به یکی از ابعاد حیات او نمی‌پردازد، بلکه متناسب با حقیقت انسان، همه‌ی ابعاد وجود او را به گونه‌ای تنظیم و جهت‌دهی می‌کند که برای رسیدن به کمال نهایی او مفید واقع شود. اقتصاد، سیاست، اخلاق، حقوق و... در اسلام مانند اعضای ارگانیک یک سیستم، مرتبط با یکدیگر و مکمل هم به هدایت انسان و جامعه‌ی انسانی می‌پردازند. به همین دلیل اگر یکی از آن احکام اجرا نگردد، حکمتی که ماورای همه‌ی آن‌ها قرار دارد به طور کامل بدست نمی‌آید، مگر آن که همگی احکام اسلامی در متن زندگی پیاده شوند (صدر، جلد ۱، ص ۱۶).

بنابراین با روش اجتهادی و استفاده از قرآن و سنت می‌توان علاوه بر تعیین وضع مطلوب، بایدها و نبایدهایی را استخراج کرد که ظرفیت هدایت و جهت‌دهی به جامعه‌ی موجود را داشته باشد. هرچند این روش اجتهادی نیازمند تکامل است.

سومین مرحله‌ی تاثیر دین در علوم انسانی در مرحله‌ی کشف واقعیات است. چراکه اگر انسان و افراد جامعه‌ی انسانی معتقد به مسائل هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و انسان‌شناسی دین شوند، کشف جدیدی از روابط آن جامعه حاصل خواهد شد. اما برخی از اندیشمندان اسلامی معتقدند که حتی با عدم تغییر موضوع مورد مطالعه‌ی علوم انسانی، یعنی انسان و جامعه‌ی انسانی مسلمان و یا غیرمسلمان، می‌توان به دو تفسیر متفاوت دست یافت. زیرا «تنها با روش تجربی و مشاهدتی، روابط بین پدیده‌ها کشف نمی‌گردد و فقط براساس تحقیقات پیمایشی، آزمایشی و آزمایشگاهی و مانند آن نظریه به دست نمی‌آید، بلکه با یک نوع فعالیت هرمنوتیکی و تفسیری، پدیده را می‌فهمیم، به تعبیر دیگر تبیین و فهم با هم، نظریه را می‌سازند. این که فقط کسی

تمسک کند به تبیین، این همان نگاه پوزیتیویستی است. مثلاً یک پدیده‌ای مثل انقلاب اسلامی ایران، یک پدیده و یک حادثه است. یک دسته شواهد هم دارد. اما چرا نظریه‌ی خانم کدی با نظریه‌ی فوکو دو نظریه متفاوت است؟ آن‌ها دو تفسیر و دو تبیین می‌کنند. مگر مشاهده دو تاست؟ مشاهده یکی است. اما او با مشاهده چیزی می‌بیند و دیگری چیز دیگری. این دو نوع دیدن یعنی دو نوع تفسیر. یکی مبانی مدرنیته است یکی مبانی پست مدرن» (خسرو پناه، ۱۳۹۲، ص ۶۴). پس بنابر این مبنا نه تنها وقتی جامعه اسلامی شود روابط جدیدی کشف می‌گردد، که با عدم تغییر جامعه هم می‌توان دو نوع تفسیر متفاوت از روابط به دست آورد.

بر این اساس دین می‌تواند در تمامی ابعاد علوم انسانی موثر واقع گردد و طرحی متفاوت برای آن رقم بزند.

نتیجه‌گیری

در نظام انسان‌شناسی اسلامی، انسان به عنوان موضوع این علوم موجودی مرکب از دو بعد مادی و روحی (ماورای طبیعی) جاودانه، کمال‌جو، دارای استعدادهای عظیم و بی‌نهایت است که هدف نهایی حیاتش شکوفایی همه‌ی استعدادهایش یعنی قرب به خداوند متعال می‌باشد. این مباحث انسان‌شناسی در قالب مبانی انسان‌شناختی در تعیین ساحت‌ها، عوامل، موانع، اصول و روش‌های علوم انسانی موثر است. اولین گام تأثیر این مبانی در تبیین ماهیت موضوع این علوم مشخص می‌گردد. سپس با توجه به هدف نهایی انسان به عنوان موضوع علوم انسانی، هدف نهایی این علوم که همان شکوفایی استعدادهای اصیل انسانی و قرب به خداوند متعال است، شکل می‌گیرد. در نهایت نیز با توجه به موضوع و هدف این علوم روشن می‌گردد که روش این علوم نمی‌تواند صرف روش حسی تجربی باشد و باید در کنار روش‌های عقلی، با استفاده از روش اجتهادی، از دین به عنوان منبعی معتبر استفاده نمود. دین می‌تواند در تمامی ابعاد علوم انسانی موثر واقع گردد و طرحی متفاوت برای آن رقم بزند.

فهرست منابع

۱. پارسایان حمید (۱۳۹۱)، جهان‌های اجتماعی، قم، کتاب فردا، چاپ اول.
۲. تحول در علوم انسانی (۱۳۹۱)، قم، کتاب فردا، چاپ اول، جلد ۳.
۳. جعفری محمدتقی (بی‌تا)، انسان در افق قرآن انسان در افق قرآن، اصفهان، انتشارات قائم.
۴. _____ (۱۳۸۹)، پیام خرد، تهران، موسسه تدوین و نشر آثار علامه جعفری، چاپ پنجم.
۵. _____ (۱۳۷۹)، ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، تهران دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ سوم، جلد ۲۵.
۶. _____ (۱۳۸۶)، شناخت انسان در تصعید حیات تکاملی، تهران، موسسه تدوین و نشر آثار علامه جعفری، چاپ اول.
۷. خسروپناه عبدالحسین و میرزایی رضا (۱۳۸۹)، «چیستی انسان‌شناسی»، انسان‌پژوهی دینی، دوره ۷، شماره ۲۴.
۸. خسروپناه عبدالحسین (۱۳۹۲)، در جستجوی علوم انسانی اسلامی، قم، دفتر نشر معارف، چاپ اول.
۹. (امام خمینی روح الله (۱۳۷۹)، صحیفه امام، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، صحیفه امام، تهران، موسسه نشر و تنظیم آثار امام خمینی، چاپ سوم، جلد ۲۲.
۱۰. دهخدا علی اکبر (۱۳۹۳)، لغت نامه دهخدا، تهران، موسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، جلد ۸، چاپ اول از دوره جدید.
۱۱. ذهنی تهرانی محمدجواد (بی‌تا)، تحریرالفصول شرح فارسی بر کفایه الاصول، قم، انتشارات حادق، جلد ۱.
۱۲. رابطه ایدئولوژی و فرهنگ اسلامی با علوم انسانی (مجموعه مقالات و مصاحبه‌های برگزیده ۱۳۷۸)، قم، پژوهشکده حوزه و دانشگاه، چاپ اول، جلد ۱.
۱۳. ساروخانی باقر (۱۳۷۵)، روش‌های تحقیق در علوم اجتماعی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چاپ دوم.
۱۴. سوزنجی حسین (۱۳۸۹)، معنا امکان و راهکارهای تحقق علم دینی، تهران، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی، چاپ اول.
۱۵. صدر محمدباقر (۱۳۵۰)، اقتصاد ما، ترجمه محمد کاظم موسوی، موسسه انتشارات اسلامی و انتشارات برهان، چاپ اول، جلد ۱.
۱۶. عبدالله جوادی آملی، منزلت عقل در هندسه معرفت دینی، چاپ اول، قم، اسراء، ۱۳۸۶، ص ۱۳۵.
۱۷. عمید حسن (۱۳۹۲)، فرهنگ فارسی عمید، تهران، موسسه انتشارات امیرکبیر، چاپ چهاردهم، جلد ۳.
۱۸. مصباح یزدی محمدتقی (۱۳۷۰)، آموزش عقاید، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، درس اول.
۱۹. _____ (۱۳۸۹)، جستارهای در فلسفه علوم انسانی، قم، موسسه آموزشی و پرورشی امام خمینی، چاپ اول.
۲۰. _____ (۱۳۹۱)، فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی، چاپ دوم، تهران، موسسه فرهنگی برهان (انتشارات مدرسه)، چاپ دوم.
۲۱. مطهری مرتضی (۱۳۸۹)، نظری به نظام اقتصادی اسلام، تهران، انتشارات صدرا، چاپ هفدهم.